

«سخنرانی چارلی چاپلین در فیلم دیکتاتور بزرگ»

دیکتاتورها می میرند؛ و قدرتی که از مردم می گیرند به مردم باز خواهد گشت.

من متأسفم اما نمی خواهم امپراتور شوم؟ کار من نیست. من نمی خواهم به کسی دستور دهم یا جایی را فتح کنم. من دوست دارم به همه کمک کنم، اگر امکانی باشد؟ یهودی، بی دین، سیاه، سفید. ما همه می خواهیم به همدیگر کمک کنیم؛ نوع بشر چنین است. ما همه می خواهیم در شادی یکدیگر زندگی کنیم؛ نه در رنج و بدبختی یکدیگر. ما نمی خواهیم از یکدیگر متنفر باشیم و همدیگر را تحقیر کنیم. در این دنیا اتاقی برای همه یافت می شود و زمین نیک غنی است و می تواند برای همه غذا فراهم کند. شیوه زندگی می تواند آزاد و زیبا باشد.

اما ما راه را گم کرده ایم

حرص و آز روح بشر را مسموم کرده است، دنیا را پر از تنفر کرده است، ما را در بدبختی و خون غوطه ور کرده است. ما سرعت را بالا برده ایم ولی خودمان را محبوس کرده ایم. ماشین آلات با تولید انبوه ما را نیازمند کرده است. دانش ما را بدگمان کرده، هوشمان سخت و نامهربان گشته است. ما بسی فکر می کنیم و بسیار کم احساس. بیش از ماشین آلات ما محتاج انسانیت هستیم. بیش از هوش محتاج مهربانی و ملایمت. بدون این کیفیات، زندگی خشن می شود و همه چیز از دست می رود. هواپیما و رادیو ما را به هم نزدیک کرده است. طبیعت اصلی این اختراعات برای نیکی بشریت فریاد می زند، برای برادری جهانی برای یگانگی همه ما فریاد می زند. حتی اکنون صدای من به گوش میلیون ها نفر در جهان می رسد، میلیون ها مرد، زن و کودک ناامید، قربانیان سیستمی که باعث می شود بشر شکنجه کند و مردم بی گناه را به زندان بیندازد. به کسانی که صدای مرا می شنوند می گویم "ناامید نشوید". رنجی که اکنون در بین ماست گذر حرص آدمی است، تلخی بشری است که راه پیشرفت انسان او را می ترساند. نفرت آدمی می گذرد و دیکتاتورها می میرند؛ و قدرتی که از مردم می گیرند به مردم باز خواهد گشت و تا زمانی که انسان ها می میرند آزادی نابود نخواهد شد.

سربازان: خود را به دست ددمنشان نسپارید، انسان هایی که شما را تحقیر می کنند، در بند می کشانندتان، کسانی که زندگی شما را کنترل می کنند، به شما می گویند که چکار کنید، چه بنوشید، چگونه بیندیشید و چگونه احساس کنید؛ کسانی که شما را شرطی می کنند، رژیم غذایی می دهند، با شما مانند گاو رفتار می کنند و از شما به عنوان گلوله توپ استفاده می کنند. خود را به دست انسان های غیرطبیعی نسپارید، مردان ماشینی با ذهن ماشینی و قلب ماشینی! شما ماشینی نیستید! شما گاو نیستید!

شما انسانید! شما عشق به انسان در قلب خود دارید. شما نفرت نمی ورزید؛ تنها بی عشقان متنفرند، بی عشق و غیرطبیعی. سربازان: برای بردگی مبارزه نکنید! برای آزادی بجنگید! در فصل هفدهم سنت لوک نوشته شده "قلمروی خداوند در میان انسان هاست"؟ نه یک انسان و نه گروهی از انسان ها بلکه همه انسان ها، در شما، شما مردمی که قدرت دارید؛ قدرتی که ماشین بسازید؛ قدرتی که شادی پدید آورید. شما مردمی که قدرت دارید تا زندگی را آزاد و زیبا کنید تا این زندگی را پر از حادثه کنید.

سپس، به نام دموکراسی، اجازه دهید آن قدرت را استفاده کنیم! متحد شویم. یگانه! برای یک دنیای جدید مبارزه کنیم، دنیای آراسته ای که به همه انسان ها اجازه می دهد کار کنند که به شما آینده و امنیت دوره سالمندی می دهد. با وعده این چیزها، دژخیمان به قدرت می رسند ولی آنها دروغ می گویند. آنها به وعده های خود عمل نمی کنند؛ و هرگز نخواهند کرد. دیکتاتورها خود را آزاد می کنند ولی مردم را برده می کنند. اکنون، مبارزه کنیم برای رسیدن به آن وعده ها! مبارزه کنیم برای آزاد کردن دنیا، برای از بین بردن موانع، برای دور کردن حرص و آز، نفرت و ناشکیبایی. مبارزه کنیم برای جهان منطقی، جهانی که علم و پیشرفت به شادی انسان می انجامد.

سربازان: به نام دموکراسی متحد شویم

هانا، صدای مرا می شنوی؟ هر جا هستی نگاه کن هانا: ابرها به حرکت در می آیند؛ خورشید می درخشد. ما از تاریکی به روشنایی می رویم. ما به جهانی نو وارد می شویم. دنیایی مهربان تر، جایی که انسان ها بر فراز نفرت خود، حرص خود و ددمنشی خود قرار می گیرند.

نگاه کن هانا: به روح انسان بال داده شده است و بالاخره او پرواز را آغاز می کند. به سوی رنگین کمان پرواز می کند؟ به سوی نور امید، به سوی آینده، آینده باشکوه متعلق به توست، به من و همه ما. نگاه کن هانا، نگاه کن.